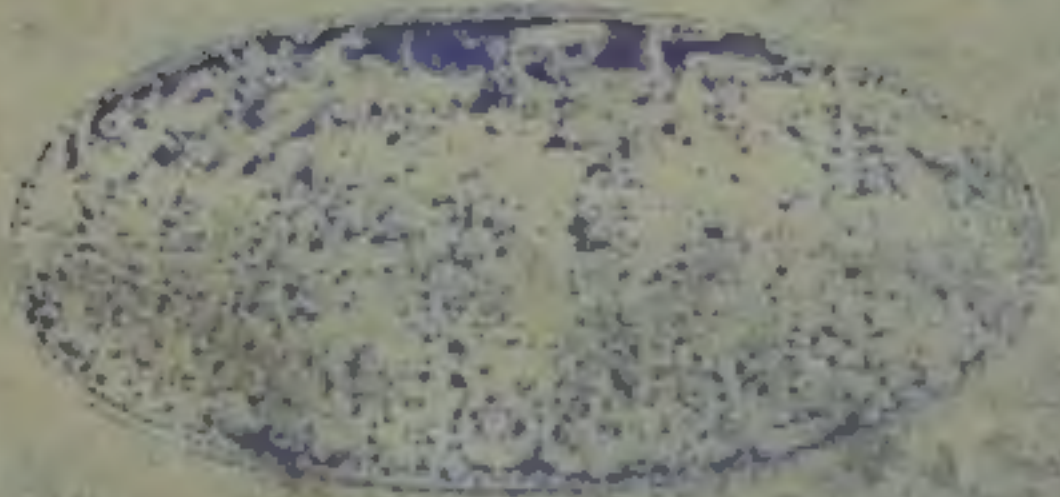




عبد الواقف

८९९०



7169



2495

Enaymaniyeh Kütüphanesi
Sizmi
No
554

بجای وزم

مسیحیاتی

عشق ابدی قلبی سوا آن نگیرد
شوق ابدی در ذوق درونی جاوید
هر خطه شهر و دیه او من قلب خیر
سیر ابدی در ذات خدای نه خیر
ای عالم در حقیقت سعادتی است
ای حشر غیث دل اعلی و ادنی
ظهور کثر مخفی وجود یک باطن
شوق ابدی در ذوق درونی جاوید
سعادتی است که در تنریف دل
زین و اسیران بجز و برادر جلدی
دو عالم در حقیقت سعادتی است
برای لایق جاوید بری مانند ادنی
سنگ ابدی مولی نبوت نماند
نظیر که جاوید فکر و فکر و دنیا
ابا قهر سل نور ملائکه علم ربانی
قلوب تنگ صغر مقام عشق اعلی
صفحات حق تعالی بی کورن مرآت
کلون تحقیق ایمان اولی سلیم اسرار



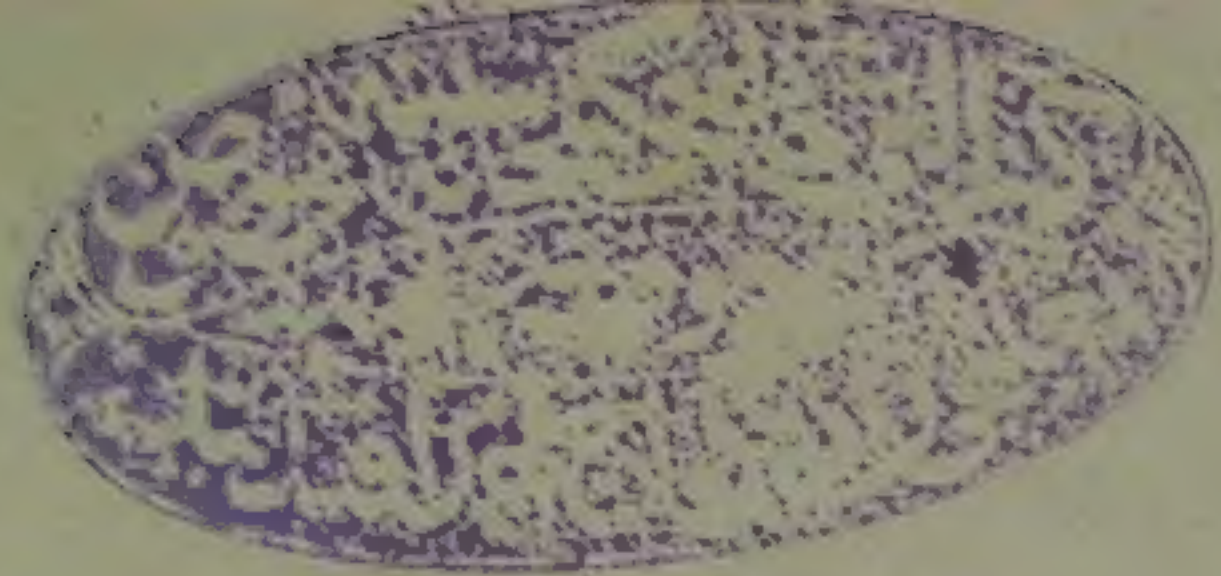
ظهور جوهر برسم شک ابدی
جناب حضرت آدم نظر فر روی حواء
لبه بر لبون انری مثال روح معانی
نمق آب بیکه در نظر من مثل اعدای
بدایت و اوله سی باور کن جوهر
شکار گشت بیهوده کار و سر راه
چنان حضرت صالح صبح انگشت
و جیل اهل حق مراد ابدی صلاح
مرادی حضرت حضرت حیات جاوید
صدا بیدار صدای صدای صدای
و بر روی حضرت ابی طالت خدای منم
چشم کور مسنون و بی شماری وقت
ایا بر خیزد خدای من ابدی
جزم بزم کلان ابدی در عذاب
سجده ملک ابدی چهره دی زفری مولی
ماواک سن اقدک بر معنای
در ابدی اسی ملک بر ابدی نیک
نیزه کلن اولی و لیکن چشم دنیا
حمول اقرنک اولی کلن بی یک فیت
چو لاخرن سنی عبدی بخردن اعلا
امید زوین نور جان با کمال

عفی اکدر ز فکر حرکت کو در سر زبانه
 مطایف خطی اصفی زار اولدی
 و بنور میرد کلمه کلمه صلیب ساز آندی
 ز جلدی که خوش بر لبش زلفی غریب
 که ملک محوری شمس دعا کس در جانی
 ز پرت آید بر کون که صحرای بی بی
 کذب مرغ جود افکند خدمت جانی
 ز بندگی حسن مستی اولم اعلا حجاب
 شرای چه مکر حلاوه لایسک مستی
 رفته در آید آفریند بهر استبداد
 کوزل آتش و ریش آید کز یک کباب
 ثواب فضل ابد هم از یک لایق
 سعاد دانه مکر شک املد ز سر سواد
 جیغ و غوغا که می به جستن بیان آندی
 آید ز شیر کشیا و بز و صورت مایل
 مقام سده دن یک غوغا قدر عقید
 عقول مست عشق لیدی او نه دی
 بر شدی نور حدیله غوغا ندن بهیا
 نه بنده سخن مع او معنی معنی
 کل ای معانی نزل فکر کتاب این معنی
 معنی کوردی معانی این معنی
 جو معانی نجه معانی کلمه کلمه ای

کر

فکر زبانه کوشیده ام مولود در
 شایسته معانی خوش این ممولود در

حسن با صفا حق دعا کانی حسنی
 بر سر داسم زبانه دل داری مستجاب
 علی بر نفسی حق بخشن جمل کلام
 نسی اید ای مولی دل عشق و شیدیه
 حیات صاحب نورین حق حیات
 یو کلدن چاره سر فاش دل بیدست
 عبدالکرم صبی عبدل عمر حق مدد باب
 سیدش آید بد سیرال خودین خودایه
 الهی حضرت صلیبی حق فضل طبع کلام
 صدیق بر غار اید اولم مشهور بهم
 دوق اولی حق حق این حق
 او عای مستی با دارم در کلام و الایه
 محض حق این یک خرمانی باب
 صفات ذات پاکد اید الهی حق
 کمال اولدی و ارمغی لایق سخن عینا علیا
 جبین منبر در و صابی حضرت بای
 نوحه که لازمه نوحی فضل مولی
 شمس نغمه سر کدن ضحک بر نقطه مزین
 ایکی عالم بر یوزون و یک کج حریف
 بولند و ای حق نول اید صفا زلفی ام
 اولدی بی رحمت کر که راست باب
 آنوقت جیب اولسون صفا عاشقان
 بیلان زار خاوش ایدم مولود در
 خردان بخت عین زکریا جان
 جیب استغرافی سر پوش ایدم مولود در
 چون عقیدت غم لوبقادی درون فیا
 شربت جام صفا نرسش ایدم مولود در
 اید مبدل دیک ن در دم نور و زله
 روز شب فرق فراموش ایدم مولود در
 فکر اطواری کمال شوق ترک ایلوب
 عقل دور اندیشی مد موش ایدم مولود در
 عجز و صفا حضرت معجزان عرض ایدوب
 خلعت نجسینی بردوش ایدم مولود در
 شبر نغمه دیک دلن ناعشقیه اتیس
 طفل دل طایفه جوش ایدم مولود در



سوالی سرسبز رنگ است دم و ذوق شادمانه
می خندد سرشت اول نه حاجت به صفا

کتاب حق بجانب احمد حضرت محمد

اولور مارجرز مقبرہ کی سیل چھوڑا گیا ہے

زیر قلم است مضمونهای صفایست و در
شعر و سحر و جادو و خدایان و اشیاء اولاد

عاشق بیدار بگر کل خوابی نیست
بسیز کجیره آن فانیست را

فرمان به روان حضرت منصور
الحق والحق انما عاينته في اوله

فید الف حسن حسن و لیرت و لیرت
اولو

بسمه بجان بچ و باین لف پی پیچ و
 می گویند که سید شهنشاه غنی بود

بهری و کبریا و اتم و تعالی قطب این
 رشک سبیل زلفها نه غمبار اوله

بیمه زلف جادون رطلین یارب بری
آجلو کنج نهانم فوقم بهی راولور

قرس و نازلف زاری چون نازکین
ظاہر اولمز نہ کد و کس دلہ اولہ

مردم

سرکه نشاء و ام زلف با کرم مایه و
وانه حای کور که مرغ و آل صفا اماند

سرخو و صامی کسرت عافیه

شکر او نیز مضمون اولی نگار

میوه نو کشف به دست محمد بن ابراهیم
سنگ طبع جمع اهل بیت و نورانیان

بهر اخوان چو یوسف نو طغفیه چون صلی
صبر او همه در کل انجاید که با اولاد

بر قلم مرآت حدیث عبداللہ کوکبر
تجربہ حقدن درونی بہر اطلاق

جیح ایچہ دیو نرس دیو عفتل دیو
دیو نرس دیو عفتل دیو

بیخ حسرت و لغزینک سال عشق
سید مرغ نظراف و اولیای اولاد

ذوقات مدحک طوطی معرین
ناظر مران حسن اولیہ شکر کفزار اولیہ

بلیبل آسانم ز بانگ سنانه سی
در و داغ حسرت و دبار که گزار اولور

حیرت افزای خرابی هر مذهب و مذهب
 اهل عشق و فطرت و عارفان

دانه خانی که در مرغ و انبساط او در

نار و مضمون غنچه چشم دلدار

عبدالله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

سک طبع جمع اولیاء

صبر و استقامت در کل انچه بد کردید اولاد

تعمیرت حقدن درونی بر اولاد

هر فردی در حین بر کوزه می زند و در اول

سید مرغ نظر افخم اولیاد اولاد

ناظر مرآت حسن اولیہ شکر کفزار اولیہ

در و داغ حسرت و دبار کز آلود

امیر عشق بربند خاندان

عشق آرزو کند بند کد اظفار
 ماکن از خلافت سرور اقرار اوله
 گردش اهل سع عاشقان افز
 چرخ مانند ملک مهر دور دور اوله
 باقی بر سعادت طالع اهل دلی
 دایم اید امرک اوردن ملک اوله
 جان و دلدن نور پر نور استن
 شوند دایم اندک ذکر حق کرا اوله
 دل نجه ذوق وصال طلب از هر جا
 بر نسیم صبح و صبح یکس اوله
 لوح محفوظ ثواب نصیب کنوا اوله
 تامل اطل ظهور حق میرزا اوله
 دلست در آید مدد بهر جا اوله
 تا که بهدال خدا سر مبارک اوله
 جانی جنت عالم کمالی خاندان
 مثال نسیم نام نشوین خاندان
 زبان پاک فصاحت سماع کوش
 اذن ثنائی محمد اید و عابدان
 حبیب حضرت مولی محمد حق
 جانی جلد دن اولدی کمال نماز

خدا احمد رسول که اینش خلاق
 دم حشره نمود شمع بین نواز
 کسب کنز الهی بر سلسله لایق
 انکه اید می مولای محبت باز
 وجودی اوله ذات وصف حق
 نمودی که نسیم حقیقت بخاندان
 وجود ملک نور محسوس حق
 نمودی عالم غیب کرامت انجی
 بنسبت حسن حقیقت سزا جمالیله
 نمود سیری خدا در حضور قلب نماز
 نماز قرآن عظیم دیر ایدی ملاحظه
 رواه ایلمه مولی صلوات اعزاز
 ظهور وجود وجوده غایت اودر غایت
 دو کشته ایلک لایق کمال خورده نماز
 منادی جوهر قدرک مزید بچون بقدر
 جمیع مرسلی فلهی رسالت انبار
 نش بهات کلام قدیم بر مایه
 همیشه سر خدای حبیب در ممرات
 قبای رفعت نور رسالت اولدی علم
 لباس غنی اقا ولایت اولد طراز
 مثال در کیم مولی کمال جو دندن
 کثرت اتمه دایم در سعادت وراز

بهر حصول مراد آن نرد بان خلق
 اولور سه حرفه ناکه در قبول قرار
 سعاد نعمت بود و کوفی ایدر کس
 همب چشمه و ن اولدی دم شکایت
 فضای خرمین لطفه مو بر سر
 شرفن رنگ سحر در منور سحر
 شکار مرغ احباب مکر او
 ایدر نجه باز دای موری پرواز
 برای حفظ دهای حبیب حضرت
 فلک اولدی عدوب ملک شهاب
 صفدن اولدی رجاده اگر چه عیسی
 شکوه بودی طبیب طبعه در واپ
 کورن سبکی بر دم مکتب لایقه
 کورن سبکی بر دم مکتب لایقه
 اولور البت اولین شرح احمد مرید
 دم سارس نعت بکده بستان
 میراوی کفینه نعتی اصولد بسینه
 کشت ده نغمه آلان دانی و اوار
 بشود نور جمالی انیس اولد ولین
 میسر ایند حق کمال نغمه جوانی
 میسر ایند حق کمال نغمه جوانی

رحمت حق بود مطلق مقرر خیر الانام
 عین حکمت مقرر نعت و مراد انعام
 نور سیرده عشق کشند مع فضل خدا
 حسد حال آن جمال ایدر سیرام
 بارک الله فیض نور ذات حبیب
 بر لوندن قدر استعداد و هر دل شکام
 بارک الله سر نه اخلاق او صاف
 عالم صغر او کبر بودی و ایدر نظام
 بارک الله بزم وحدت جمع بغیر
 ذات پاک احمد نعت اولدی نام
 باقی چاک ایند بر آملوی جنبه
 شک یوی جبروتی روضه شین
 زنده شده و بر دی مهر و انعام
 زنده شده و بر دی مهر و انعام
 باقی ادر که خلیفه حاکم جو مایز
 ایتن مانند زرع شقیقه عین زرقام
 ذات پاک و عالم مظهر لطف خدا
 خلا مریطن شرف کور و لطف عالم
 مدحت عدلین خدای سید بن ابی طالب
 نایب امت استقامت امر بن و بر قیام
 کوروی عجز بن حرم زاننده غالی
 ایچدی با آت مول غریبه احرام

ایندی اعظم جسمی لامکان لطفند
 ذات خلیل منیر اولدی نوید کلام
 عین عشق موم اندی ذاتی مولی بن
 غیب ندن غیب اولدی رفیق و هم
 ذات حقوبی جفا فی محبت ای کوکلر
 فی مراد اهل نوحیت بود رسالت هم
 فکر سودای سوادن قبل مصافحتی
 بحر کینت اولدی مع عشق وی دریا هم
 فی کیف طراپه مهر منبری ارباب دل
 احتیاج اولدی راق تمیز شمع کلام
 امرت تسلیم اولدی مهر حلاوت کسین
 امرتی خضر امرت اولدی رواق دل
 امتثال امرت ذوق الهی حلاوت کسین
 در فکر صفای بزم عشرت بود کلام
 بوالعجب جانفزا در امر محبوب خدا
 حسنی و حسا اولدی اصی بهر صبح هم
 کرچه شکله ولی آموی امری انجودا
 قصیده اولدی زحل شهر عیدت بود کلام
 امری فراتر ولی قرآن با طهر ولی
 طریقی باطن تنبوت بودی انکار کلام
 امشتر ای جوهر فیضت ابد اقصا
 قصیده مهر فکر فتن اولدی بر کلام

ای شمشاد دو عالم ای حبیب کبریا
 ای درخت پادشاه بحر بر کفر عظام
 بزم وحدتت ایک خاکی سینه بود
 مهر دایم جام نعلیه اولدی کلام
 صفای اهل دل نوحی کلام رسول الله
 صفای در دل فکر و صفا کلام رسول الله
 بحر دایم خانه قلب سیمای
 مشور الیدی و صلت جلال کلام رسول الله
 عجبی انتقال بسک بغایت دعوت
 فای صغری عشق کلام کلام رسول الله
 قلودی تا ابد میهم کلام حضرت مولانا
 سر اسرار خیم روشن کلام رسول الله
 انیسک مطلق دایم جلال الدین بودید
 نگاه نظر بر دم سواد کلام رسول الله
 جانی سوادن اندی فکر حلاوت کلام
 عقلی حیران اندی سیر حلاوت کلام
 کلن و کلشن نوید فیض و صفا کلام
 نور جود مشور ایلد ای مولی بنی

سکنت از جلد بیکت فضل خورشید
سخت از پای وصفت در کوچه چرخ

در سال الله شفا عت قبل از پیش شفا
در سال الله شفا عت قبل از پیش شفا

مرد و عالم وصفت از آنکه او سوز کاست
مرد و عالم وصفت از آنکه او سوز کاست

شعشع مریه دل فیدل نور در کجا
شعشع مریه دل فیدل نور در کجا

غنچه قلب بر لب اوله فوق نظیر رو
غنچه قلب بر لب اوله فوق نظیر رو

مژگون بهمانه سی چرخش نه در کجا
مژگون بهمانه سی چرخش نه در کجا

جام وین حسن می ساقی نکا در کجا
جام وین حسن می ساقی نکا در کجا

کوهش چرخش ازین عین در کجا
کوهش چرخش ازین عین در کجا

روز شب طالعهای فیض اختیار کجا
روز شب طالعهای فیض اختیار کجا

شوق عشق دلبر رعنا سید کجا
شوق عشق دلبر رعنا سید کجا

ایمان ساقی صهیایی حکم نفس
ایمان ساقی صهیایی حکم نفس

الدم

بهرم با دلی صحت طرز نظر
بهرم با دلی صحت طرز نظر

قدر محبت فریاد از آنکس در کجا
قدر محبت فریاد از آنکس در کجا

گلشن کویت نام و گفته در کجا
گلشن کویت نام و گفته در کجا

مار عشق فی تبار عاشق نقد در کجا
مار عشق فی تبار عاشق نقد در کجا

مرد و عالم بزم عت و انیس محرم
مرد و عالم بزم عت و انیس محرم

جمل سی عاشق در کجا
جمل سی عاشق در کجا

دل شیدا به تاب آور خیال در کجا
دل شیدا به تاب آور خیال در کجا

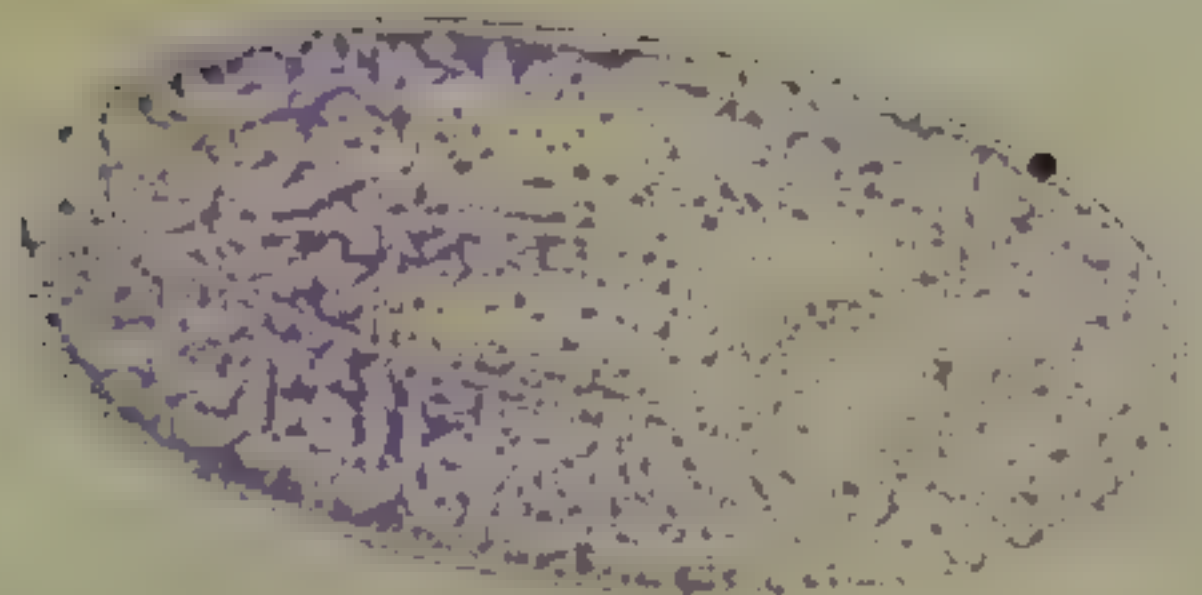
خدر و ذوق مقامانی نمایان در کجا
خدر و ذوق مقامانی نمایان در کجا

شکایت شانه صده پاره پیچا در کجا
شکایت شانه صده پاره پیچا در کجا

دلی سوزین نام فراق بنم در کجا
دلی سوزین نام فراق بنم در کجا

کم متبر کا گلشن مثل خازن را در کجا
کم متبر کا گلشن مثل خازن را در کجا

هراره کلین بی کر معبود قفا در کجا
هراره کلین بی کر معبود قفا در کجا



آن بزرگواران را در این راه

[illegible]

و اولی که مراد از او است نیم مراد
بهر مراد اولی و بر بابا حاشیفاً نیم مراد
بسیر و بر بابا مراد اولی و بر بابا مراد
مصر و بر بابا مراد اولی و بر بابا مراد
بر نظر قلب و درونی است و بر بابا مراد
بخش و بر بابا مراد اولی و بر بابا مراد

پیشانی و سر را با دست راست بپوشانید و با دست چپ

1950

مجموعه تصاویر

سید محمد حسن ولد احمد بن محمد
مفتی کفر احمد بن محمد

صمدی از قریب و اولیاد از دور

سخا و اذرو و ان کو کراول و سحر

تا چشم عشق بفرود آید و قد و

اول مراد از این کلمات

دو لہز چشم میں کلر غار دلہند

کوشش و جان فدا و دود و صند و ...
چشمه حسن حالت افرا و ...

قول و سبک کل فرقه و زلف و سبک

...

3

[illegible]

عاقلاً به شکرهای خود را زنده نگه داری تمام صفات طوع و نسیه را در خود می داری

۱۳۰۰

سنگ

حسنی از روح پاکان بزم برسد
 طبع در دایره مبدی سر زد

اب با بدن جوهری انجمنی است

نایاب همی حسن رنگ است با بعد
دلف خوشبوی عذار به مشکین اولور

شام و صبح جامعہ خوالی تلمیذ و دیگر
دوق اولف شوق صبح شبنم

کل کی کسم اجلس نمونہ اولسم
لیدی باریک عضد غنی نسین

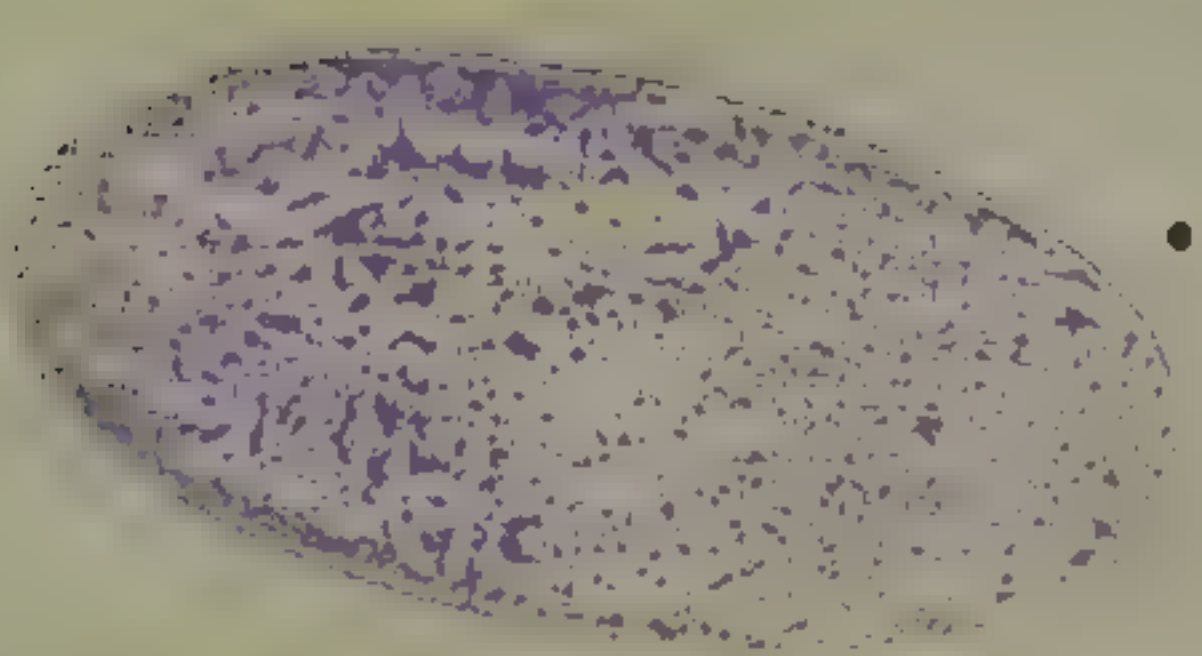
عاشقا وضع جو دکن لطفکی علامہ

عرض انجمن بر تحلیله اقدام دیگرار
خود متسلسله بر خرد ابد دلی ناکاهه

و در حسن تدبیر که گوییم اولیای مظهر
 که شمس در بزم از این بزم عشق را و او
 بجزر گشته خونی غنیمت کف سی
 که شمس در این بزم عشق را و او
 چون بر سر استوار شد از صمیم
 خویش بزم عشق را و او
 پیر فانیان چون بختش را و در اسرار
 شوق کوی مصفا و از واداد اولیای
 در این حال است و در بزم عشق را و او
 سینه در بزم عشق را و او
 عین حواس گشته ی سکا کور کور بنور
 در بزم عشق را و او
 بهمان افکنی نظار بجا شفاعت خود
 معین بخت را و در بزم عشق را و او
 نقد کاف و از طایفه کفین و شمشیر
 بهام و در بزم عشق را و او
 کمال حسنی او شود و کمال شادمانی
 در بزم عشق را و او
 به نکل این بستی دل خورده انیس

اول

و در حسن تدبیر که گوییم اولیای مظهر
 که شمس در بزم از این بزم عشق را و او
 بجزر گشته خونی غنیمت کف سی
 که شمس در این بزم عشق را و او
 چون بر سر استوار شد از صمیم
 خویش بزم عشق را و او
 پیر فانیان چون بختش را و در اسرار
 شوق کوی مصفا و از واداد اولیای
 در این حال است و در بزم عشق را و او
 سینه در بزم عشق را و او
 عین حواس گشته ی سکا کور کور بنور
 در بزم عشق را و او
 بهمان افکنی نظار بجا شفاعت خود
 معین بخت را و در بزم عشق را و او
 نقد کاف و از طایفه کفین و شمشیر
 بهام و در بزم عشق را و او
 کمال حسنی او شود و کمال شادمانی
 در بزم عشق را و او
 به نکل این بستی دل خورده انیس



حسن او چشم بر خطه برون داشتند / دم بر مار شمشاد ریخت بر زن و گداز
 هر که در بحر برده بودم کن حسن و با هم / سببه خط طوق سحر و زبانه حسن او پیش
 که کل آینه ناز خط و زلفی بر دو رفته / کن است مقام اجر اسی ماه بر خطه او گداز
 فی و مبلخ سام انیس او من کرک برید /
 صفای خاطر او لرزه دل مجبور شدن او گداز

بزم عالم ساقی خواهمش بدام جام / دردم بان زمره زدن مجسم نام جام
 بس کل صید و شهاب ز کمر نزع دلا / ابرو دل کتی قنار و تهر بر دام جام
 طغری خون جگر و نه صوابش کجاست / بر کی حسن قبری عاقله انعام جام
 رنگه شبان امل خرد قلند ز شرب / فیه افلاکی بر سر امل ز بام جام
 گاه غره که چشم و که چش چش /
 هر بری اندی که چشم بر منم بگذازم جام

عالم

عاشق عریانه اینه زایمان جام عرض / ایچ خلعت عین زان و زان جام
 سوز خنده و کجاست و کجاست / بهشتی امر که زان بینه اندام عرض
 نام راوی بر مراد و کجاست / جام سوزی عین ساقی بهر خوب کار عرض
 زلف خوشبو جان خیر بر لبه ابدشکار / ایچ مرغی بی باده جان و دام عرض
 شایع در عشق و کجاست /

مهر زمان او لرزه شسته جهان و دام عرض /
 صا مگر آب حیات حسنی نماند خط / جانشین صفای سپیده جان باند خط
 ناز و فیه قناره و قلند ایداد و کجاست / موندن سر خفته جان ز نخلان ایداد خط
 فیه آفر زمانی نبع کجاست / سر بریدن او ملد ز سودانی بانه ایداد خط
 شبیه حسنه و فیه سوز و کجاست / گلستان روی باری سنبلیله ایداد خط
 خط جعفر زمان حسنی فیه ایداد کن انیس

موسسه فاضل بنیاد تحقیق و ترویج

[illegible]

اشنای روح قدس حالت افراد سماع
 تشنگان بزم عشق شونج و سماع
 بیت معمورک طعنی سرنه عارف مقول
 حیرت افزای ملائک سرمول
 هر طریق آبنسی باخشد و حصول خفایک
 ایامک معلوم در اول قطره در باد سماع
 بر قدم دور و کسین کسب ابد پرکارش
 رشک چرخ نامتاب چرخ بباد سماع

این معنی فقهی هرگز به مردم نرسید.

جوج غنچه آفتاب عالم ^{آرا} حیات
 بقدر شمع چهار واسه طبعی رخ
 بزم ابدی در به نه سوزش و آتش
 خطه ایست که در لب لعل الهی
 آینه ایست که در فیه زکین حیات
 خطه ایست که در لب لعل الهی
 زمره احباب ایچک فخر و به در
 خطه ایست که در لب لعل الهی
 ایرون چه ماز و شمع ابدی باز رخ
 خطه ایست که در لب لعل الهی

ایندم نیز کانه بودم چشم منده
 نقد جان با نیکی کنم استمر معاصره
 صورت بر مردم خندان غریب
 چشمم بر این صندل شکل معصوم بر اندک

مهری رو بوز خدایند اغیار / قابل دینم از دل به مرصاف
 حسد به سرک شفا به پیش / بهر چه در دل به مرصاف
 جوهر به سرک افروز / بهر چه در دل به مرصاف
 کوی چوکان حسد او نور کرد / کوی چوکان حسد او نور کرد
 خیزد و خیزد سر اسیر به پیش / خیزد و خیزد سر اسیر به پیش
 چشمت کای که انقش نماید / اولد تر از طرب و اندیشه
 چشمت بهر ای در غمت جام است / بهر ای در غمت جام است
 بهر چه در دل به مرصاف / بهر چه در دل به مرصاف
 جلوه گاه سمرقاند از دل به پیش / جلوه گاه سمرقاند از دل به پیش
 بهر چه در دل به مرصاف / بهر چه در دل به مرصاف

مهری رو بوز خدایند اغیار / قابل دینم از دل به مرصاف
 حسد به سرک شفا به پیش / بهر چه در دل به مرصاف
 جوهر به سرک افروز / بهر چه در دل به مرصاف
 کوی چوکان حسد او نور کرد / کوی چوکان حسد او نور کرد
 خیزد و خیزد سر اسیر به پیش / خیزد و خیزد سر اسیر به پیش
 چشمت کای که انقش نماید / اولد تر از طرب و اندیشه
 چشمت بهر ای در غمت جام است / بهر ای در غمت جام است
 بهر چه در دل به مرصاف / بهر چه در دل به مرصاف
 جلوه گاه سمرقاند از دل به پیش / جلوه گاه سمرقاند از دل به پیش
 بهر چه در دل به مرصاف / بهر چه در دل به مرصاف

بزاران قوت استوار که سبیل هم نشد
 جوی تو را که کوشش است و نه است
 چنانکه ملک شکت بیدار جو خد ز تو فرما
 بیدار که بستی را ستمگرش را بود
 فتنه بیدار ز ستم بر ملک کاید و رجا
 و زانکه قامت و بوی که خد در او
 نهانی شکتی است انبیا ابدی که پا بر
 کجی که بکشد و راج درون ابدی

که بکشد کوی ساقی ز ندان بهر شک
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 مست که بکشد ز مرده و متبار بهر شک
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 سوتی که بر غیر فضل ابد را
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 بر عرض ابد در سینه پر باره ای شوخ
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک

معمر ز ابد در نظر ای شاد انجمن
 بزم زمان بود و برانه بهر شک

دم که بیدار بود و بیدار
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 کیدان حسن و انید کوزله قصور بود و رجا
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 صبا که بکشد و بیدار ز ستمگرش را بود
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 نهوج انجمن در بای دلن موج شاد
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک

انجمن ابدی که لطافت جوی دل اول

و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 عقل ملک محرم راز نهانیدر کو کل
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 بر بلنم خیرت اقرامر محمد را هنوز
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 حراشکالین عاجز ما را طوف خود
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 مائل اولدی بر صفت ابدی نه تطبیق
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک
 ذوق بخش بد لای اولدی و اور ناک
 و کاش که کرم جامه جان بهر شک

کتابخانه عمومی

بسته بجان که شهادت بدین صفا هر

دانش میر و خیرات بر مذهب بود
شماره منسل به است در خزانه

روزنامه و انجمن و غیره و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه عمومی

صعود در اینست

لا فخر حلیہ بل موی غذا سی جلد مع

اولیوس ملکم باری دم غریق و طینت سوز و غریب و غریب

اگر می‌خواهی نو بهیسه‌ها را از تو بکنم

سنة ١٢٠٠ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والبرهان
والله اعلم بالصواب

بیدار باش و بیکرک حله بیدار باش . بوز آتیکنی شت بیدار باش

فراہم ہوا

تاریخ ۱۳۰۲

وصف در اندک کوزه شکم خوار
نیز شکم خوار و خسته خوارانم

است مرقه که نقش جهان در
نیمه کلاه و قصه خفته غیر این

ملک حسن او نور محمد والی اقا غفرناطری فرزند شمس الدین م

خط روح مردم چشمه چشمه
نظر خستگار و بی نور این نم

خود انکساری تصور ایدرم دلالت علی
یونانی خیر فزاوردی انصورتی است

فوز و برتری عالمی نصیبند در دنیا

حکومت جدید، دولت سرانجام

موسم صحرای افسر اشک الطوروی

نور زور و نور علی سیرت

مرا که بچندین مرتبه در راه	هر دو بی کز مر که کوفت کاه
نزدیکی سیرت و نور	آتش و بخاری و بی شاد آسم
سرور تو در سر و کمر	سعدی و سحر طبعی و نور
مخدوف و نور در سر و خد	کوب و کوب کاه و کاه

نور و نور علی سیرت

کوب و کوب کاه و کاه

نابین و نور علی سیرت	بر و جود و نور علی سیرت
مست و نور علی سیرت	اول و نور علی سیرت
نور علی سیرت	پنج و نور علی سیرت
نور علی سیرت	اول و نور علی سیرت

مادر

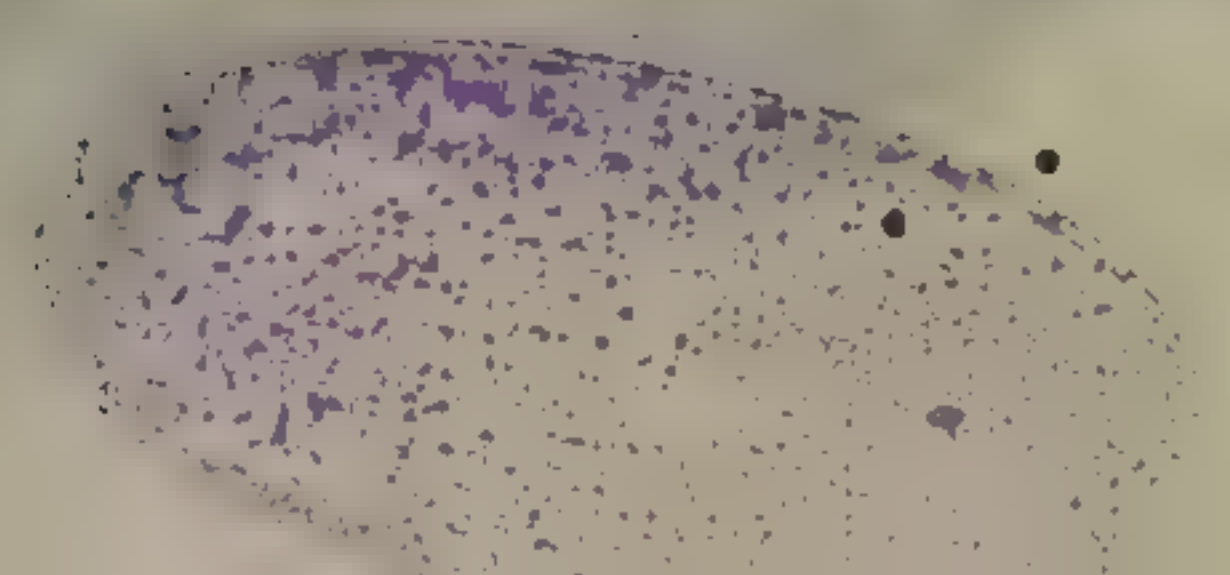
نور زور و نور علی سیرت

نور علی سیرت

نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت

نور علی سیرت

نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت
نور علی سیرت	نور علی سیرت



مرآت کمال اولی عشق طهر
خدا نه نظر هم غور پیش از خدا
بسم و بر جان رقیب او برقی داد
بخت کوز و جگر بس در شعله لولمند
پیر معصوم سینه بدمه میزاید زور
سحر می غیب یار بود غیب و مدام

نم خد اولو حال دل زار است

بخت می غیری المراقب بار نیست
شعری بدین عالم و بی بی زار
دل منست غمین بهمان شوق و زار
تا زینک و دانه است غمت زار
نارنج نظرون خط این طفر و آینه
اولور منظره است حسنی و زار
شیرانتر که نظمی حال زار جهان اولور
شیرانتر که نظمی حال زار جهان اولور

نما مرآت سن و کمال اولور نظر کمال

در بر سنگ بنم و غمت انیسک بهمان اولور
کرم

کرمک کرمک و کرمک کرمک
بر می آیم او حریفی سوید و کرمک
کرمک کرمک و کرمک کرمک
کرمک کرمک و کرمک کرمک
کرمک کرمک و کرمک کرمک
کرمک کرمک و کرمک کرمک

ایوب انوار و فیض عین عشق

کرمک کرمک و کرمک کرمک

کشتن آمدن و اندر این است
رنگت فود و سر برین است
دات آدم بر عجب جبر نظر خدا
نظر و دانه روح محضه اولور
چان اولور است همد جا کمال عشق
بانه جاز جبر غور است
یوسف جاندن اولور غم و کرمک
غم و کرمک و کرمک کرمک
ناید غم و کرمک و کرمک کرمک
روح و کرمک و کرمک کرمک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

محمداً عبداً له خاضعاً
وآلته الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
محمداً عبداً له خاضعاً
وآلته الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
محمداً عبداً له خاضعاً
وآلته الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين
وآلهم الطيبين الطاهرين

ناک در نه چهره او را گشت آرزو
 طعن نرسد فیض از او گشت
 اگر زنده و در مرام و لطف می آید
 بنده می داند دولت عجب یک آرزو
 اگر عطف او را در جوهر لطیف
 و برتر صفای روح که نمک آرزو
 او مرصعای در طر سبزه او میب
 تجریر کام بسته او را گشت آرزو
 خواهش نکند در چشم غیب جان او
 مرآت صاف در نظر پاک آرزو
 صفت آتش خاک گدازد او
 شعله مذک کوشش زخم بر فک او
 آه بر او گدازد در محراب
 جگر می آید کافور او
 و بر کوه بر کوه و بسوزد آفرین استوار
 بیرون کشد باغ او را خاک بر او
 و در کوه بر کوه و بسوزد آفرین استوار
 بیرون کشد باغ او را خاک بر او

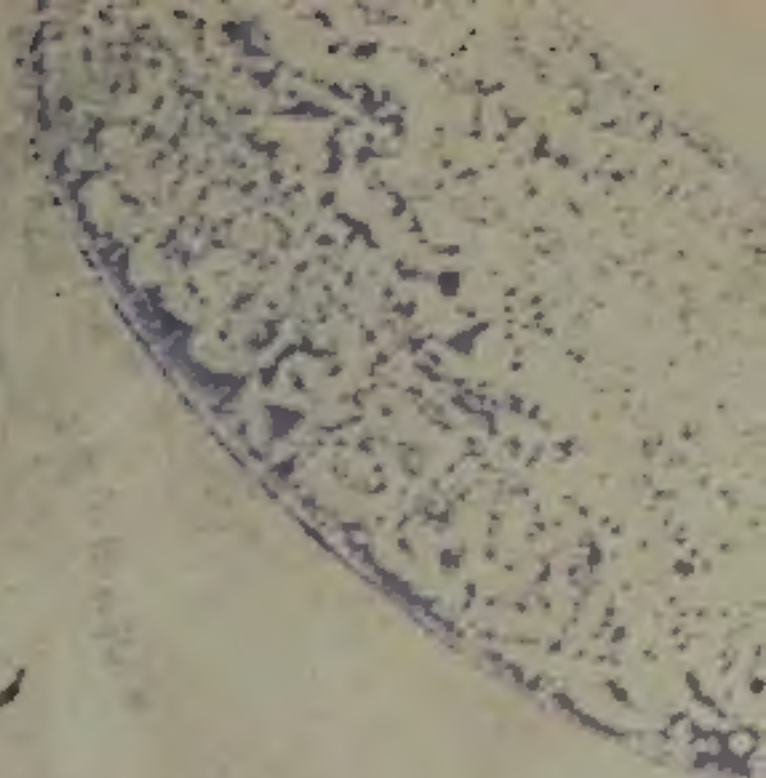
و ادو اس

و ادو اس کفر خسته تا طر سبزه او

بنده میب تا او در خندان خندان او
 نگو نکند یکی کربان کربان او
 دل بر سر سینه عفت و بفرم از داغ
 اندر زنا گلشن سوزان سوزان او
 کفر یک عا شفق کلم دیدای بر جفت
 اولسون بچاره به بجران بجران او
 نور دیدم انفات اید قباب به نظر
 خافت و عشق و یارین عوین او
 اهل عشق مقتضای عشقی جرات کند
 شد و دلدن کمد فرین فرمان او
 عطف و بران او نور سزا قدم ملک
 گلشن یارب امان سلطان سلطان او
 غمزدن ممکن اکل نظاره حسن نفس
 گلشن خواجه زنکان مراد او
 عکس حسن در لریایی کورد و یکینه ده
 کوه یک است و کوه یک است او
 آینه سیک جان و دل که منور
 آینه سیک جان و دل که منور او

بسم الله الرحمن الرحيم

عام نظرک سحرانی



رو سپید آن رخ لاله شکفتن
زلف بختی بختی بختی و مسدود کردن
چشم بر حسن و زلف و زلف و زلف
نظره از باغ شمع جلوه کند در هر یک
صفت خرم و سبب و سبب و سبب
بوی خوش بختی و سبب و سبب
دل از دل چشم سبب و سبب
عجبی مرغ دل از دل و سبب و سبب
بوگون صبح از غنای و سبب و سبب
بهار از آسایش و سبب و سبب
ترجمه ایلیه کرم زلف و سبب
بی حاشیه آبا بهر بختی و سبب
یو عشرت که عالم در روز بر صفا کلمه
ایکمی حقیقت ایچو سبب و سبب
عمارت تو در سبب و سبب
چون شکست غم می سانی اولو عاشق

اس

ایست با و حسن و سبب و سبب
صفای خط کز آنکه کوکب و سبب
دل بخت و سبب و سبب و سبب
کوز سبب و سبب و سبب و سبب
بوی ای چشم و سبب و سبب
جمال حسن و سبب و سبب
دم عهد و سبب و سبب و سبب
ایست و سبب و سبب و سبب
کوزم و سبب و سبب و سبب
زین کلمه و سبب و سبب و سبب
پرده بالایه و سبب و سبب و سبب
افزون عشق و سبب و سبب و سبب
درد جلوه و سبب و سبب و سبب

طالب چگونگی طوطی که آینه صدر درج

در عشق طاعت افراسیبه میبار اولدی

ز بهمن عشق بیدن آفرین دل جبری مثال لال سحر زلف او نور چشم جبری

و قلوب فیه اصل غیر معلوم حق زمان و مهر سه سر بودم سحری

چو کوی بر سر جاده کان در صفا و کف نه کور آن چشم سحر و سحری

طواف عشق بر بهمنی بدر بار و از فرشته و سن که کور اینم و طای بالری

کمال عشق تو ای عکس انتر امیر

صفای اینده و لده استر که ری

فهم اولی حسن و حکم سر است نور و کجک ابد در دینه دل در مانی

امیرک بنجه درانی بوزی عهد کیم دل اینک استر که فریان جانی

بهر

نیر ستر ابلهین چشمی که آینه صدر درج

لو لوی قناعت و جیس ششم سحر قهرم غزلین او نور چشم صدق

سوز املی بود بر سر زلف و زدم شمشک شمع شب افروز امل

که مین آفرینیک سبک کنش بر تو کن جوهر او نور سوز امل

منزل امل و سر زلفیت جگر ز حوصله سر نه تیغ قناعت جگر ز

کورسک نجی بخزن اسرار کی می ز چشم و لکمل فرا سن جگر

غزل فصول آید و ده افکار

باجوب خوانی کوزی خون دل خونه بود و بد بچرخ مرکان قزل خانه بویا غری

عجب کارین ششم ندیم ناره و کزنی بنی جانده نه او صاند روی جفا نه بار او صا

فلک را بیدی آینه مراد شمع می آید

زنگ مرا نشانی اسم او را خط می کشد
کوزل شک با جگر کوسه در سینه می کشد
کل در کارش کوزل کوزل کوزل کوزل

جلیبم فصل کدری با قوس صورتی بولانی

طبیعی سوید فاقونک باندی در دین می کشد
بوخال بوالعجب قلد بری و بسته و جگر
نویسایرینه جانم دوا می در دین می کشد

بنیوت فلک بکار و نامی بی سار می کشد

انیس نشان قوس بلاغت عقدا
نظر قبل چشم جگر که هر قطعی معاد
فی عمار فلک عقدا و کی عقدا و عقدا

نصولی رند شیدا در همه خلف رسوا

سورگ کیم بونه بود اور بود و او صا

دل

دل و بیت بولدی و لید جان صفا

و بر سه عجبی شوق در ج صفا

حسن جانی و لید به قدم نور دید

سویله با جان کویا صفا

ارباب عشق جان اولور کینت یاسا

هم او لور می زانین آقا صفا

رخصت رجا به لطفه اولور خورشید صفا

و بر روی جلال بک آقا صفا

رو بند دوق فکر بی صورت دم

و بر روی جوابش فی غر بر صفا

جمال شاد صانع آله پیر پی

دو کونی فلک رو اجلوه کاه پیر پی

اجا و نه اتمسه نول مدعی تا پوس

شوت دعوی بود کواه پیر پی

کوزنبد مهر جاک بکال بعد ند

شال قوس روح و راه پیر پی

کوکل کینه کیدر سه عجبی جک حواس

او بار غریمت شاه سپاه پیر پی

انیس محرم راز و زدن آگس صفا

زینب ابدی نام نگاه پسر پی

دل بهج فید زلف و لاریه اوسه
آز آنک و بدست دل آرا و دوا و لوسه
زلف سیاه و دوشیدی کوکل غری و شیمه
دشمن دلی الهی بوسه داده اولوسه
زلفش اصراط و له جمله دیدم
عالم کسک باشی غوغا و لوسه
یوسف مثال یفدی مرآت عشفه
اشهر نظیر حسنی و نیا و اولوسه

حسنی خزان طبعی انیس ابدی وین

بیچاره یک نخل رو با و اولوسه

حسن طیر لطف و مدار اولوسه
غیر شب ماه تابدار اولوسه

لعل رنگین آب دار اولوسه
نالی دلی لشد زار اولوسه

در ششم مهر حسابان
نور جنت قریب تار اولوسه

تدر دل قاف عشفه بر طاقت
نایش مهره ذره بار اولوسه

دشک

رشد آتش دجان و محمدت

نمی و ابرق خنده بار اولوسه

چشم خود بین سسکد نج میل

فلک تضمینه بنکار اولوسه

دین مشاهد نکات انیس

بسبب درج در شمار اولوسه

آهسته کرماد صبا خاک در بدن

رنجید نگاه اینمه دلاکوزدن

شیرین ابدیم تلخ ایشمی نور و کین

فریاد و بلا دیدن تلکجیدی سیردن

دل یوسف نه چاه و قن بخت مهر

ای فافد زلف خدا اینمه سیردن

کل یوله مزدین غبار یاری

جوی اولدی مکرمل دلاکوزدن

تعریف نه حاجت منظر طبعی انیس

مهر ذاتی بیلوراه من طبعیت اثرندن